



ارداویرافنامه

بقلم آقای رشیدی

— ۱ —

ارداویرافنامه از کتب نفیسه زبان بهاوی است که از اعتقادات عامه ایرانیان قبل از اسلام نسبت باختر حکایت میکند قدیمترین نسخه آن که در آخر قرن هفتم هجری کتابت شده است در کپنهاگ ضبط است و سه سال قبل چند نسخه از آن عکس برداشته اند. آقای یاسمی آنرا از روی متن بهاوی بفارسی کنونی ترجمه کرده اند و ازین شماره در این مجله انتشار می یابد.

چنین گویند که یکبار اهر و زرتشت دینی که از اهور مزدا پذیرفت اندر گیهان روا کرد و تا پایان سیصد سال دین اندر باکی و مردمان در بی گمانی بودند، پس اهر یمن پتیاره برای بی اعتقاد کردن مردمان باین دین آن اسکندر رومی مصر نشین را برخیزانید و بغارت گران و نبرد و ویرانی ایرانشهر^۲ فرستاد تا بزرگان ایران بکشت و پانخت خدائی^۳ آشفته و ویران کرد.

و این دین مانند اپستاک و زند بر پوست گاو پیراسته و آب زرین نوشته اندر ستخر پاپکان در گنج نیش^۴ نهاده بودند.

و آن اهر من پتیاره بدبخت گجسته (ملعون) بد کردار اسکندر رومی مصر نشین را برانگیخت که بسوخت و چند دستوران و دادوران و هیربدان و موبدان و دین برداران و افزار هومندان؛ (صنعتگران) و دانایان ایرانشهر را بکشت و مهان و کدخدایان ایرانشهر را یکی بادیگری کین و ناآشتی بمیان افکند و خود درفته بدوزخ افتاد.

پس از آن مردمان ایران شهریکی بادیگری آشفته و در بیکار بود چون خدای

۱ - اهر و مقدس است در کتب زردشتی این لفظ را اشو نوشته اند.

۲ - ایران شهر مملکت ایران است.

۳ - خدائی سلطنت.

۴ - گنج نیش مخزن اسناد دولتی.

ووالی^۱ و سردار و دستور دین آگاه نداشتند ، و بنعمت (چیز) یزدان بی اعتقاد شدند و بسیار آئین و کیش و گروه (واختلاف) و بدگمانی و بیاد در گیهان به پیدایش آمد .
تا آن زمان که آذر باد مراسمندان^۲ نیک پروردانو شهروان بزاد که بنا بر وایت دینکرد روی گداخته ابر بر ریخت و چند دادستان و داوری با مخالف کیشان و مخالف گروهشان کرد و این دین در شسپیکان^۳ و مردمان در بی اعتقادی بودند .

پس موبدان و دستوران دین که بودند بدرگاه پیروزگر آذر فرنیغ^۴ انجمن آراسته بسیار آئین سخن راندند و بر این شدند که مارا چاره باید خواستن تا از ما کسی رود و از مینوکان (ساکنان آخرت) آگاهی آورد که مردم دین اندر این هنگام بدانند که این برستش و درون^۵ و آفرینگان^۶ و نیرنگ و پاتیابی^۷ که ایجا آوریم بیزدان رسد یا بدیوان و بفریاد روان مارسد یا نه .

دستوران دین پس از همداستانی همه مردم را بدرگاه آذر فرنیغ خواندند و او شان هفت مرد که بیزدان بی گمان تر بودند و منشن و گوشن و کنشن^۸ پیراسته تر و نیکتر داشتند جدا کردند و گفتند که شما تنها بنشینید و از شما یکی که باین کار بهتر و خوش نامتر باشد برگزینید .

پس آن هفت مرد بنشستند و از هفت سه و از سه یکی ویراف نام برگزیدند و هست که نیشابور نام گویند .

- ۱ - دهبویت والی ترجمه شد .
- ۲ - آذرباد مراسمندان در عهد شاپور دوم ظهور کرد و معجز او این بود که روی گداخته بر سینه اش ریختند گزند نیافت اندرزی از او باقیست که نگارنده آنرا بفارسی کنونی در آورده است .
- ۳ - شسپیکان کنج و مخزن بی بوده است گویند لفظ شایگان یا شاهجان از این لفظ اشتقاق یافته است .
- ۴ - آذر فرنیغ (یا آذر فرغ) یکی از چهار آتشکده زرنگ ابرانشهر است محل آن نارس بود .
- ۵ - درون نانی است کوچک که در مراسم مذهبی پس از تلاوت ادعیه خاص صرف میشود . رجوع شود بکلمه درون در برهان فاطمه .
- ۶ - آفرینگان دعائی است که بر بعض اغذیه مثل شراب و شیر تلاوت کنند و روح اموات را بخوانند لفظ آفری بمعنی دعوت است .

۷ - نیرنگ دعائی است پاتیابی طهارت و وضو .

۸ - اندیشه و گفتار و کردار .

پس ویراف چون انسان شنید بر پای ایستاد و دست بکش کرد و گفت خواهش می کنم مرا اکامک هومند (برخلاف میل) منگ^۱ مدهید تا برای مزدیسنان و من نیزه افکنید^۲ و اگر نیزه بمن رسید با کمال میل بانجای اهر و ان (مقدسان) و بد کاران بروم و این بیغام بدرستی برم و برآستی آورم.

پس مزدیسنان بسوی نیزه آمدند نخستین بار باندیشه نیک و دیگر بگفتار نیک و سدیدگر بگردار نیک و هر سه نیزه بویراف آمد.

۲

و ویراف را هفت خواهر بود و آن هر هفت ویراف را چون زن بودند و دین از برداشتند و پشت کرده بودند چون شنیدند بسیار گران آمد و فریاد کردند و اندر آنجمن مزدیسنان^۳ پیش رفتند بایستادند و نماز بردند و گفتند که مکنید شما مزدیسنان این چیز چه ماهفت خواهریم و یک برادر و هر هفت خواهر آن برادر را ز نیم^۴ چه گونه در خانه که هفت تیر و ستونی بزیر اندر نهاده اند چون آن ستون بر گیرند فرسپان (تیرها) بیفتند همان گون ماهفت خواهر را برادر این یکی است که زندگی و دارندگی مایس ازین دان از اوست و هر نیکی از او آید، و شما که این زمان از شهر زندگان بشهر مردگان فرستید بر ما ستمگر و (ابی بیم کرد) باشید.

پس مزدیسنان چون آن شنیدند آن هفت خواهران را خورسندی دادند و گفتند که این ویراف تاهفت روز تندرست بشما بسپاریم و این نام نیک بر این مرد بماند پس اوشان همداستان شدند. پس ویراف پیش مزدیسنان دست بکش گرفت و گفت دستوری هست که روان مردگان را تقدیس کنم، خورش خورم و اندرز (وصیت) کنم، پس می و منگ بدهید، دستوران فرمودند که همین گونه کن

۱ - منگ مشروبی است مخدر که خواب آرد.

۲ - نیزه یا تیر برای قرعه میافکنند.

۳ - مزدیسنان خدایرستان.

۴ - دردین زردشتی مزاجیت با معارم مثل خواهر یا دختر تو ای عظیم بشمار بود و آنرا خوی

توک دس میگفتند کامبوزیا پسر کورس خواهر خود را گرفت کتاب ۱۸ اوستا که امروز در دست نیست در بیان فضیلت این عمل بوده است.

پس آن مزدیسنان در خانه باك (مقدس) جایی ۳۰ گام دور از آن خوب^۱ بگزی بدنند و یراف سروتن بنشست و جامه نو بپوشید و ببوی خوش بیویانید، و بر تختی آراسته فرش نو یا کیزه گستر دهند و بر تخت و فرش یا کیزه بنشست و درون کرد و مردگان یاد کرد و خورش خورد. پس دستوران دین از شراب و منگ گشتاسبی^۲ سه جام زرین بر کردند و يك جام بانديشه نيك^۳ و د دیگگر جام بسگفتار نيك و سدیبگر جام بکردار نيك بویراف دادند و آن می و منگ بخورد بهوشیاری واج^۴ بگفت و ببستر بخت. و آن دستوران دین و هفت خواهران هفت روز و شبان با آتش همیشه سوز و بوی گذاره^۵ و نیرنك دینی اوستا وزند بر خواندند و نسك کردند و گاتا^۶ سرودند و بتاریکی پاس داشتند، و آن هفت خواهر به پیرامون بستر و یراف نشستند و هفت روز و شبان اوستا خواندند و آن هفت خواهران با همه مزدیسنان و دین دستوران و هیر بدن و مو بدن بهیچ آئین غفلت نکردند.

۳

روان و یراف از تن به چکاتی دایمیک^۷ و بل چینود (صراط) رفت و هفتم روز و شبان باز آمد و اندر تن رفت و یراف از آن خواب خوش برخاست خرم و بانديشه باك. و خواهران بادستوران دین و مزدیسنان چون و یراف بدیدند شاد و خرم شدند و گفتند درست آمدی ای و یراف پیغامبر ما مزدیسنان از شهر مردگان باین شهر زندگان آمده هستی. هیر بدن و دستوران دین پیش و یراف نماز بردند پس و یراف چون چنان دید پذیره آمد و نماز بود و گفت که شمارا درود از اهور مزدا خدای و امشاسپندان^۸ و درود از

- ۱ - مراد از آن خوب آتش مقدس است یعنی ۳۰ گام دور از آتش .
- ۲ - گویند گشتاسب از زردشت خواست که مقام او را در بهشت بوی بنماید زردشت از مشروب منگ بوی داد و او مکان و احوال خود را در فردوس دید از آنجاست که منگ را گشتاسبی گفته اند .
- ۳ - اندیشه نيك هومت گفتار نيك هوخت و کردار نيك هورشت است که ۳ اصل دین زردشتی بشمارند .

۴ - باز با واج دعائی است که در هنگام صرف طعام بزمره میخوانند .

۵ - بوی گذاره بمعنی معطر است .

۶ - گانا قدیمترین قسمت اوستاست .

۷ - نام کوهی است که بل صراط از آنجا شروع میشود .

۸ - ملائکه مقرب .

زردشت اسپهتمان^۱ مقدس و درود از سر و سر اهر و و آذر ایزد و فره^۲ دین مزدیسنان و درود از دیگر اهر و ان و درود و نیکی و آسانی از دیگر مینوگان^۳ بهشت.

پس دستوران دین گفتند درست بنده هستی تو ویراف پیغامبر مزدیسنان بر تو نیز درود باد هر چه دیدی بر راستی بما بگویی پس ویراف گفت نخستین گفتار آن که گر سنگان و تشنگان را نخست خورش دادن پس پرسش ازش کردن و کار فرمودن. پس دستوران دین فرمودند که نیکو گفتمی و خورش خوب بخته و خوشبو و آب سرد می آوردند، و نانی را تبرک کردند و ویراف واج گرفت و خوراک خورد و واج بگفت^۴. و ستایش اهور مزدا و امشاسپندان و سپاس خرداد و مرداد و امشاسپندان بر خواند و آفرینگان گفت، فرمود که بیاورید دیری دانک و فرزندانک دیری فرساخته و فرزانه آوردند و بیش نشست هر چه ویراف گفت روشن و درست نوشت.

۴

اورا چنین فرمود نوشتن که بآن نخستین شب مرا پذیره آمدند سر و سر اهر و و آذر ایزد و بمن نماز بردند و گفتند درست آمده تو ای ارداویراف پیش از زمان باین عالم آمده من گفتم پیغام بر هستم. پس پیروز گر سر و سر اهر و و آذر ایزد دست من فراز گرفتند نخستین گام باندیشه نیک دیگر گام به گفتار نیک و سدیدگر گام بکنش نیک نهاده پل چینود (صراط) آمدم که جان برهیز کاران. مخلوقات اهور مزدارا نگاهبانی می کنند چون بآنجا فراز آمدم دیدم روان گذشتگان که اندر آن سه شب نخست روان آنان در بالین تن نشسته این گوشن (عبارت) گاتاها را می خواندند اوشتا آهای یا همای اوشتا کاهما یچیت (یعنی) «نیکی باد آن را که از نیکی او نیکی گزاری» اورا در آن سه شب چندان نیکی و آسانی رسیده است بقدر مردی که در گیتی اسان تر و خرم تر گذرانیده باشد.

۱ - لقب و نام خانوادگی.

۲ - فره بمعنی جلال و شکوه و روحانیت است.

۳ - ساکنان بهشت، مایکونیان.

۴ - یعنی زرمه را که شروع کرده بود باغذا تمام کرد.

درسه دیگر بامداد روان ۱ آن مرد مقدس در بوی خوش حرکت کند و آن بوی او را شایسته تر آید که هر بوی خوشی که در نزد نندگان به بینی او رفته باشد. این بوی از جنوب ۲ از جانب یزدان می آید. دین خود و کردار خود را بصورت کنیز کی نیکو بدن بند با قامتی خوب رسته و بستان های پیش آمده کش بستان باز نشسته است دل و جان دوست، و تن او چنان رفتاری دارد که برای دیدن بهترین چیز و برای نگر بستن بایسته ترین چیز باشد و آن روان ۳ از آن کنیزك پرسد که تو که هستی و چه شخصی هستی که هر گز در زندگانی گیتی هیچ کنیز کی نیکوتر و کالبدی ارج یارتر از آن نونی ندیم.

او که دین خودش و کردار خودش است پاسخ دهد که من کنش (عمل) تو هستم ای جوان خوب منش خوب گوش خوب کنش. خوب دین، از کام و کردار تو است که من چنین مه و به و خوشبوی و پیروز گر و بیرنجم که بتو نمایم، چه تو در گیتی گاتاسرودی و برای اب پاکیزه قربانی کردی و آتش را بره بختی و مرد اهرورا آسایش دادی چه از دور فراز آمد چه از نزدیک هر چند من فربه بودم از تو فربه تر شدم و نیکو بودم از تو نیکوتر شدم و لایق تر بودم از تو لایق تر شدم و هر چند به گاه تخت چشمه گان نشسته بودم از تو چشمه یگان تر (مشهور از انگشت نما) شدم و هر چند بلند قدر بودم از تو (برزشنیک تر) بلند قدر تر شدم بسبب این منش نیک و گفتار نیک و کردار نیک که تو ورزیده.

مردان مقدس پس از تو بمن قربانی اهورمزدارا با آئین و مراسم بسیار کنند آسان باد.

۵

پس از آن پل چینود پهنای ۹ نیزه باز شد من بیاری سروش اهرور و آذر ایزد با آسانی و فراخانی از پل چینود نیک و دلیرانه و پیروز گرانه بگذشتم پس در پناه مهر ایزد و روشن رسیدك و وای به و بهرام ایزد توانا و اشکات ایزد (افزاینده گیهان) و فره دین مزدیسنان و فروهر (روح) اهروان و دیگر مینوکان بر من ارداویراف نخست نماز بردند و من ارداویراف دیدم روشن راست را که ترا زوی زرد زرین بدست داشت و نیکان و بدکارانرا اندازه میگرفت.

۱ - ضمیر در این چند عبارت آشفته است

۲ - شمال را مکان دیوان می دانستند و مقابل آنرا که جنوب است جانب یزدان می خواندند.

۳ - این اغظ مکرر در این کتاب می آید بمعنی مقدس و قدسی. و پاکیزه و معوم است.

بس سروش اهر و آذر ایزد دست من گرفته گفتند که بیا تا ترا نمائیم بهشت و دوزخ و روشنی و خواری^۱ و آسانی و فراخی و نیکی و سرور و خرمی و رامش و شادی و خوشبوئی بهشت و بادافراه^۲ اهر و آن . و بتو نمائیم تاریکی و تنگی و بدی و رنج و ناپاکی و عقاب^۳ و درد و بیماری و سهمگینی و بیمنیسی و ریشگون^۴ و تعفن^۵ و بادافراه گونه گونه دیوان و جادوان و بزه کاران که بدوزخ گیرند بتو نمائیم . گاه راستان و آن دروغزنان بتو نمائیم ، پاداش خوب گروشان^۶ باهورامزدا و امشاسپندان و نیکی بهشت و ناپاکی بدوزخ و هستی یزدان و امشاسپندان و نیستی اهریمن و دیوان و بودن رستاخیز و تن پسین [حشر] بتو نمائیم .

پاداش آمرزیدگان را که از اهورامزدا و امشاسپندان در بهشت یافته اند بتو نمائیم و عذاب و بادافراه گونه گونه بدکاران در دوزخ از اهریمن ملعون^۷ و دیوان و بتیارگان .

۶

جائی فراز آمدم دیدم روان مردمی چند که بهم ایستاده اند . پرسیدم از پیروز کر سروش اهر و آذر ایزد که او شان که اند و چرا اینجا ایستند گفت سروش اهر و آذر ایزد که اینجا را همستگان^۸ خوانند و این روانان تاحشر^۹ اینجا ایستند و روان آن مردمان که کناه و توایشان در کیتی راست (برابر) بود .

۱ — خواری ضد دشخواری است — راحتی

۲ — پاداش

۳ — اناکی

۴ — جراحت

۵ — لفظ گوریکتی یا گوردکی که مکرر در این کتاب استعمال شده است تعفن ترجمه شد

۶ — یعنی آنان که باصول ذیل ایمان دارند

۷ — کجسته

۸ — وجه تسمیه برزخ به هم استکان یا تعادل ثواب و گناه است که دو کفه ترازو بهم

ایستند و برابر شوند یا اجتماع اشخاصیکه در آن محل توقف دارند .

۹ — تن پسین

بگویی زندگان را که آسانترین ثواب را به بیرنجی بکنید چه هر کس اسروشو -
چرانام^۱ ثوابش بیش که گناه بهشت و هر که را گناه بیش بدوزخ هر که هر
دوراست [برابر] تا حشر در این همسنگیان ایستد. باد افراه آنها سرمایا گرماست
اوشان را پتیاره دیگر نیست.

۷

و پس نخست گام فراز نهادم به سترپایک (مقام ستاره) بمقام اندیشه نیک
در این جای هومت بمهمانی (است) دیدم روان برهیز گاران که چون ستاره روز ناک روشن
آنجا همیدرخشید تخت و نشسته نگاه آنها بسیار روشن (وبرژاک) و پرفره بود.
پرسیدم از سروش اهر و آذر ایزد که این جای کدام و این مردمان کدامند
پاسخ گفتند سروش اهر و آذر ایزد که این جای پایه ستاره است و این روان آنان
است که بگیتی یشت نکردند و گاتا نسرودند و خوی تولدس نکردند^۲ و خدائی^۳
و ایالت^۴ و سرداری نکردند بسبب ثوابهای دیگر اهر و (مقدس) شده اند.

۸

چون گام دوم فراز نهادم بماء پایه به هوخت (مقام گفتار خوب) رسیدم
آنجا که هوخت مهمان است و انجمنی بزرگ از نیکان دیدم پرسیدم از سروش اهر و
آذر ایزد که این کدام جا و اوشان روان که اند سروش اهر و آذر ایزد گفتند
که این جای پایه مائه است و این اوشانند که در کیتی یشت نکردند و گاتا نخوانند
و زناشوئی بامحارم نورزیدند بدیگر ثواب بآنجا آمده اند اوشان را روشنی بروشنی
مائه همی ماند.

۱ - اسروشوچرانام وزن ۶ درهم است

۲ - مز اوجت با محارم

۳ - سلطنت

۴ - دهبوتی

ارداویر افنامه

بشم آقایی رشیدی

۲

۹

چون گام سوم فراز نهادیم بهورشت (مقام کردار نیک) آنجا که خورشید بمهمانی است رسیدم که روشنی بالستان بالست^۱ گویند و دیدم روان اهروان را که روی تخت و فرش زرین بودند و مردمی بودند که روشنیشان بروشنائی خورشید همانند بود. از سروش اهر و آذر ایزد پرسیدم که این جای کدام واوشان که اند. سروش اهر و آذر ایزد گفتند که این پایه خورشید است و آن روانان او شان است که در گیتی خوب پادشاهی و ایالت و سرداری کرده اند.

۱۰

و چهارم گام فراز نهادم بروشن گروتمان^۲ مکان آسایش تام^۳ رسیدم جان مردگان پذیره آمدند درود بگفتند و آفرین کردند و گفتند ای اهر و چگونه آمده از آن عوالم^۴ فانی^۵ و بسیار ناپاکی باین عوالم باقی^۶ و بی پتیاره آمده. و بنوش آنوش^۷ را که دیر زمان اینجا رامش بینی. و پس از آن پذیرائی آمد آتش اهورمزدا آذر ایزد بمن نماز برد و گفت درست بنده هستی تو ارداویراف هیزم تر^۸ بیغامبر مزدیستان، پس من نماز بردم و گفتم که بنده توام ای آذر ایزد که در دنیا همه هیزم و بوی هفت ساله بر تو نهادم مرا تر هیزم میخوانی و پس آتش اهورمزدا و آذر ایزد گفت بیا تا بتو بنمایم آن دریاچه آب هیزم تر

۱ — بالستان بالست یا بارستان بارست اعلیٰ عین

۲ — کروتمان یا کرزمان عرش است

۳ — هماک خواری

۴ — اهر و برون سهو عالم است

۵ — سیچومند زردشت بهرام گوید: جهان سیچمند پرانائی که اورایش باشد بیوفائی

۶ — سیچ ضد سیچ بمعنی باقی

۷ — مشروب ضد مرکب آب زندگانی

۸ — خویلد صیبا

که بر من نهاده. جائی فراز برد و دریاچه^۱ بزرگ آب کبود نمود و گفت این آن آب است که از آن چوب بچکید^۲ و تو بر من نهادی.

۱۱

پس امشاسپند و هومن (بهمن) از تخت زرین برخاست و دست من بگرفت و با اندیشه نیک و گفتار نیک و کردار نیک مرا بمقام اهورمزدا و امشاسپندان و دیگر اهروان و فروهر (روح) زردشت اسپیتمان و کی گشتاسب و جاماسب و وست و استر^۳ پسر زردشت و دیگر دین برداران و پیشوایان دین برد که من هرگز از آن روشن تر و نیکوتر ندیده ام.

بهمن بگفت این است اهورمزدا، من نیایش کردم و بیشتر نماز بردم او گفت مرا که نماز بر تو ارتاویراف درست آمده از آن دنیای فانی باین جای ویژه روشن آمده فرمود سروش اهر و آذریزد که برید ارداویراف را بنمائید گاه^۴ و پاداش نیکان و باد افراه ناپاکان را نیز.

پس سروش اهر و آذر ایزد دست من فراز گرفتند و مرا جای جای فراز بردند که من دیدم امشاسپندان را دیدم دیگر ایزدان را دیدم فروهر گیومرد و زردشت و کی گشتاسب و فرشوستر و جاماسب و دیگر مقدسان و پیشوایان دین،

۱۲

بجائی فراز آمدم دیدم روانان رادان را که درخشان می رفتند بالاتر از روانان دیگر در کمال^۵ روشنی و اهورمزدا روانان رادان که روشن و بلند و توانا بودند بلند میکرد (ترقی میداد) من گفتم نیکوئید شمالی روانان رادان که برتر از دیگر روانان هستید و درخشان می نمائید.

۱ — وریا بر بمعنی دریاچه است در کردستان ایران دریاچه ایست موسوم به زره وار یا زره ور که گول زره ور خوانند و عجب این است که هر سه کلمه بمعنی دریاچه است هم گول و هم زره هم ور.

۲ — در متن تکید است که در کردی بمعنی چکید است

۳ — در نسخه مجلس شوری سیت و استر خوانده میشود

۴ — مقام ۵ — هماک همه ۶ — هماک برژید

من دیدم روان آنان را که بگیتی گاتا خواندند و یشت کردند و استوار بودند بدین مزدیستان که اهورمزدا بزردهشت آموخت چون فراز آمدم بآن پوشیدنی زرین و سیمین درخشانترین از هر پوشیدنی که مرا درخشانتر بنظر آمده بود.

من دیدم روان وصلت کنندگان بامحارم را در روشنائی آفریده شده بالا که باو از بالا روشنی همی رخشید مرا بلند بنظر آمدند.

من دیدم روان خوب خدایان و پادشاهان که از آنها مهبی و بهی و هم آوردنی (قدرت) و پیروزگری همی رخشید آنان را دیدم در روشنی بآن زرین سلاح پای^۱ مرا عالی بنظر آمدند من دیدم روان بزرگان راستگویان را که روانشان در آن باند روشنی و بافره بزرگ بود بنظرم عالی آمدند.

۱۳

من دیدم روان زنان بسیار نیکو گفتار بسیار نیکو کردار را که شوی بسردار دارند^۲ در پوشش زرین پیوست و سیمین پیوست و گوهر پیوست برسیدم که اوشان کدام روانند سر و اهر و آذر ایزد گفتند که این روان آن زنان اند^۳ که در گیتی آب را خرسند کردند و آتش خرسند کردند و زمین ورستی^۴ آن خرسند کردند و گوسفند و دیگر همه آفریدگان نیک اهور مزدا را خرسند کردند^۵ و قربانی کرده و نان را تقدیس و یزدان را پرستش کرده اند. و دعای اوسو تو فریت بجای آوردند و ایزدان مینو و ایزدان گیتی را خشنود کردند و خشنودی و یگانگی و ترسانی^۶

۱ — سلاح یا درواستائی رانا یا تاناست بمعنی ران بان در متن نسخه ارداویراف نامه کتابخانه مجلس ران ورتین نوشته شده و ناشر کتاب در حاشیه می نویسد بمعنی گردان است در فارسی یعنی اسلحه که بیای می بستند

۲ — در این کتاب همه جایس از ذکر شوی لفظ سردار هم می آید در اینجا شوی بسردار دارند

یعنی مطیع شوهر باشند

۳ — نایربکان

۴ — اورور

۵ — مراد خرسندی فرشتگان موکل آب و زمین و غیره است شنایشن = خرسندی

۶ — ترس آکاسی

و فرمانبرداری شوی و سردار خویش ورزیدند و بدین مزدبسنان بی گمان^۱ بودند
بثواب کردن کوشا^۲ بوده از گناه پرهیز کار بوده اند. مراعالی بنظر آمد

۱۴

دیدم روان ستایشگران و ماسربران^۳ رادر آن بلندروشنی و در آن بزرگ
عالی مقامی که بنظرم عالی آمد^۴.

دیدم روان آنان را که تمام قربانی های دینی ویزشن یزدان را کرده و فرموده
که نشسته بودند بالاتر از دیگر روانان و ثوابشان^۵ به بلندی آسمان ایستاده بود مرا
بسیار عالی بنظر آمد.

دیدم^۶ روان ارتیشتاران (جنگجویان) را که روانشان بپرترین راهش بآن
دهیوتان (سرداران و ولات) گرد آمده بودند^۷ این گردان زین افزار خوب ساخته
زرین گوهر افزود هر گونه آراسته در آن شگفت ران ورتین بس شکوه توانائی
و پیروزی (داشتند) مراعالی بنظر آمد.

دیدم روان آنان که به گیتی جانوران موذی^۸ بسیار کشتند و فرقه آبان و آذران
و آتشان و گیاهان و فرقه زمین همه از آنها رخسید و در بلندی و آراستگی مرا بسیار
عالی بنظر آمد.

دیدم روان و استریوشان (زارعین) را در مقامی روشن^۹ و باشکوه جامه

۱ — گمان مرکب از گو بمعنی بدومان بمعنی اندیشه است در این کتاب گمان بمعنی وصفی
و بجای مشکوک و بی اعتقاد آمده است.

۲ — تخشایک

۳ — ماسربران حفاظ ادعیه دینی

۴ — در بسیار جا کلام را باین جمله ختم میکنند «اوم برزشتنیک مدمه ونست» که بنظرم عالی آمد

ترجمه شد

۵ — گرفته ثواب است

۶ — این فصل در ذکر یاداش طبقات اربعه جنگجویان و فلاحان و روحانیان و صنعتگران است

۷ — برهمک

۸ — خرفتنسر

۹ — بامیک

زخشان پوشیده چون که در حضور^۱ مینوی^۲ آب و زمین و نبات و گوسفند ایستاده
و آفرین کرده و ستایش و سپاس و آبادی گفته مقام بزرگ و جای به گرفته بودند مرا
عالی بنظر آمد.

دیدم روان هوتخشاگان (خوب کارگران) که در گیتی خدایان و سردار
پرستیدند که نشسته بودند بر آن خوب گسترده گاه بزرگ روشن و براننده مرا بسیار
عالی بنظر آمد.^۳

۱۵

دیدم روان شبانان را که در گیتی چهارپایان و گوسفند را ورزیده و پروردند و
نگاه داشتند از گرگ و دزد و مردم ستمی (غارتگر) و بهنگام آب و گیاه و خورش دادند
و از سرما و گرما و سخت پرهیختند و در موقع (به گاس) حیوان نر (گشن) را برهیدند (جفت
گیری کردند) و در وقت مناسب پرهیز دادند و بسیار سود بزرگ و بر (نمر) و نیکی و
خورش و جامه بمردمان هنبام (معاصر) دادند و نشان در روشنی و آراستگی و رامش
بزرگ و شادی می رفت.

تخت زرین بسیار و گستر دنی خوب و بالاش دیدم که بر آن نشسته بود روان
که خدایان (صاحبان خانه) و دادگران که دودمان و میهن بدست کردند و بران را
آبادان و بسیار رود و چشمه برای زراعت (ورز) و آبادانی و نمر و سود آفریدگان آوردند.
و در پیش فروهر آب و نبات و چهارپای ایستادند و برای توانائی بزرگ
و آن پیروگری بزرگ بر آن ها آفرین ستایش کردند و سپاس گزاردند. مرا
بسیار عالی بنظر آمد.

۱ — امین هز و ازش است بمعنی حضور

۲ — ملکوت

۳ — در شاهنامه این طبقات بلفظ درج شده است : کانوزیان آتوربان بوده یعنی آذربان
نیساریان ارتیشاران بوده یعنی جنگیان نسودی و استریوشان بوده یعنی کشاورزان اهنوخوشی
هوتخشاگان بوده یعنی کارگران

دیدم روان استواران و آموزگاران دین^۱ و پرسندگان احکام دین^۲ را در در آن مقام روشن و شادی بسیار بزرگ، مرا بسیار عالی بنظر آمد.

دیدم روان احسان کنندگان بروحانیون^۳ و دوستان آشتی (صالح) را مرا عالی بنظر آمد.

روانان به دوستان که روشنی مانند ستاره و ماه و خورشید از آنان همی رخسید و میرفتند در رامش و نیکی^۴ در روشنائی معلق (اندروای)

دیدم عالم بهین نیکان را روشن و در آسایش تام و راحتی و بسیار سپرم^۵ خوشبوی هر گونه آراستگی هر گونه شکفتگی و روشنی بر شکوه و بی شادی و بس رامش که کس ازش سیری نداند.

۱۶

بس سروش اهر و آذر ایزد دست من فراز گرفتند از آنجا فراز تر رفتم جایی فراز آمدم رودی دیدم بزرگ و بی رحم^۶ و دوزخ تر که بسیار روان و فروهر در کنار آن بودند از ایشان بود که گذشتن نتوانست و بود که برنج گران همی گذشت و بود که باسانی گذشت پرسیدم که هستند که بارنج ایستاده اند

سروش اهر و آذر ایزد گفتند این رود آن اشک بسیاری است که مردمان از بس گذشتگان از چشم بریزند و شیون و مویه و گریستن کنند اشکی که برخلاف حکم دین^۷ می ریزند باین رود آب زاید و آنانکه بگذشتن نتوانند آنند که از بس مرده شیون و مویه و گریستن بسیار کردند. و آنان که آسانتر (میگذرند) کمتر گریسته اند

باهل عالم بگویی تادر گیتی هستی شیون و مویه و گریستن برخلاف حکم دین مکنید چه همان اندازه بدی و سختی بروان گذشتگان می رسانید

۱ - چاشی تاران

۲ - چوستاران

۳ - دادگوبان

۴ - هومندی

۵ - اسپرغم

۶ - سزگین

۷ - آدابها

من بار دوم پیل چینود باز آمدم . دیدم روان گناهکاران را در آن سه شب
آقدر بدی وزشتی بروان آنان آمد که هر گز در گیتی چندان سختی ندیده بودند
پرسیدم از سروش اهر و آذر ایزد که این روان کیست؟

سروش اهر و آذر ایزد گفتند که این روان گناهکاری است که روان وشتابان
است در کنار بالین مرده سرگردان است و این (کلام مقدس) رامی خواند (ای آفریدگار
آهورامزدا بکجا بروم و که را پناه خود کنم) .

و باو آقدر بدی و سختی رسد که در گیتی بمردی که در گیتی در سختی و
بدی زیسته باشد . پس بادی سردگوری (متعفن) با استقبال آید آن روان چنان داند
که از باختر زمین (شمال) و زمین دیوان آید بادی متعفن تر از آنها که در گیتی
دیده است در آن بادیند دین خود و عمل خود را بصورت زنی بد کار گنده و بیخته (۱)
(ظاهر آدیوانه) زانو پیش آمده کون پس رفته گناهکار گرم که دریم به دریم (۲) پیوسته
است مانند گناهکارترین و ریمن ترین و گوری ترین حیوانات موزیه .

پس روان گناهکار بآن زن گوید تو چه هستی که من هر گز از آفریدگان
آهورامزدا و اهریمن از تو زشت تر و ریمن تر و گوری تر ندیده ایم ،

او گفت که منم کنشن (عمل) تو ای جوان بد اندیشه بد منش بد گفتار
بد کردار بد کار بد دین بعالت آرزو و عمل تو من زشت و رته^۳ و گناه آگین و دردمند
و بوده (کهنه و بوسیده) و محروم (۴) و نا پیروزر و بارنج شده ام چنین که تو بینی تو
چون کسی را میدیدی که یزش و درون و ستایش و سجده یزدان کند و آب و آتش و
گوسفند و نبات و دیگر آفریدگان نیک برهیزد و باکی کنند تو عمل و اروئه اهریمن و
دیوان و زبیدی و چون می دیدی دهش و نیکوکاری شایسته و نوابکارانه به نیکان و

۱ — در کتب زردشتی تصریح شده است که مکان اهریمن و دیوان و محل دوزخ در سمت شمال است

۲ — معنی دریم معلوم نشد

۳ — رت برهنه و عربان رت بضم تهی دست و بینوا (برهان)

مستحقان^۱ چه از دور و چه از نزدیک فراز آمده (می کنند) و در اسپنج (مهمان خانه) پذیرفتاری کنند و چیز دهد تو بخش (مضایقه و دروغ) کردی و در خود را بستی. و هر چند من افرافت بودم (یعنی بدبشارمی آمدم) تو افرافت ترم کردی و هر چند من سهمگین بودم مرا سهمگین تر کردی و هر چند در ژشنيك (؟) بودم مرا در ژشنيك تر کردی و هر چند در باختر نشسته بودم مرا بیشتر در باختر (شمال) نشانیدی بسبب اندیشه بدو بسبب گفتار بدو بسبب کردار بدی که تو ورزیدی.

دیز زمان مرا (لعنت کنند) بعد از تو در دوره برستش اهریمن و هم پیمانی زشت با اهریمن.

بس آن روان بلید نخستین گام فراز نهاد بمقام اندیشه بدو دوم بگفتار بدو سوم بکردار بدو چهارم گام بدو زخ افتاد.

۱۸

بس سروش اهر و آذر ایزد دست مرا گرفتند چنانکه بی گز ندر قتم. چنان سر ما و دمه و خشکی و تعفن دیدم که هر گز در گیتی با آن آئین نه دیده و نه شنیده بودم. فراز تر رفته دیدم مدهش دوزخ ژرف مانند سهمگین ترین چاه تنگ تر و بیمناک تر جای فرو برده شده بود بتاریکی چنان تاریک که بدست فراز شاید گرفتن^۲ تعفن چنان بود که آن باد متعفن بهر کس میرفت بتراشید. (لاغر میشد) و بلرزید و بیفتاد و چنان تنگ بود که هیچکس از مردم گیتی آن تنگی را نشاید^۳ و هر کس در آن بود چنین می اندیشید که تنها هستم و با اینکه سه روز و شبان آنجا بودمی گفت که ۹۹ هزار سال پایان رسید مرا بهاند (خلاص کنند)^۴

همه جا جانوران موذی بود که کمترین آنها بیلندی کوه ایستاده بودند از روان بدکاران چنان میگسستند و در چنگ می گرفتند و خرد میکردند مثل سنگ استخوان را. من باسانی از آنجا اندر گزدم با سروش اهر و آذر ایزد.

۱ — ارزانیکن

۲ — یعنی تاریکی چنان بود که شخص می نداشت که آنرا بدست تواند گرفت

۳ — مقاومت نکند

۴ — در دین زردشت آمده است که پس از ۹۹ هزار سال روز رستاخیز آید

ارداویر افنامہ

بسم آقای رشیدی

-۳-

۱۹

جائی فراز آمدم دیدم مردی را کہ روانش بشکل ماری مانند یک فرسب (تیر بزرگ) بہ نشیم اندر رفته و از دہانش بیرون می آمد و ماران بسیار ہمہ اندام اورا فرو ہمی گرفتند برسیدم از سروش اہرو و آذر ایزد کہ این تن چہ گناہ کرد کہ روان آن گونہ بادافراہ گران برد .

سروش اہرو و آذر ایزد گفتند این روان آن مرد بد کیش است کہ ک...ن مرز کردا و مردی را برخویشتن ہشت اکنون روانش چنین بادافراہ برد .

۲۰

جائی فراز آمدم دیدم روان زنی را کہ طشت طشت ریمنی و بلیدی مردمان بخورد اوہمی دہند برسیدم کہ این تن چہ گناہ کرد کہ روانش آن گونہ بادافراہ برد سروش اہرو و آذر ایزد گفتند کہ این آن بد کیش زن است کہ در ایام حیض پریخت و برخلاف احکام دین (برہیز) نداشت آب و آتش رفت ۲ .

۲۱

دیدم روان مردی را کہ ہمہ پوست بہ پھنا گیرند و بگران مرگی ہمی کشند برسیدم کہ این تن چہ گناہ کرد کہ روان آن گونہ بادافراہ برد سروش اہرو و آذر ایزد گفتند کہ این روان آن مرد بد کیش است کہ در گیتی مردی مقدس را کشته است .

۲۲

دیدم روان مردی کہ ریم (چرک) و (خون حیض) زنان بدہانش ہمی ریزند و فرزند مشروع خود را ہمی بزد و ہمی خورد برسیدم کہ این تن چہ گناہ کرد کہ روان آن گونہ بادافراہ برد سروش اہرو و آذر ایزد گفتند کہ این روان آن بد کیش

۱- رجوع شود بہرہان قاطع کلمہ مرز .

۲- نزدیکی آب و آتش در ایام حیض (دشتان) ممنوع بودہ است .

مرد است که در گیتی زن حایض را مرز کرد^۱ و هست هر یگ بار گناه ۱۵ بگ تنافور^۲

۲۳

دیدم روان مردی که از گرسنگی و تشنگی بانگ همی کرد که مردم موی و ریش خود را همی کند و خون همی خورد کف از دهان همی افکند پرسیدم که این تن چه گناه کرد که روانش آنگونه باد افراه برد سروش اهر و آذر ایزد گفتند که این روان آن مرد بد کیش است که در گیتی آب خورداد و نبات امر داد را برخلاف مقررات دینی در حال سخن گفتن آشامید و خورد و واج نداشت^۳ و بیگناهکاری یثت نکرد و چون آب خورداد و نبات امر داد را اینگونه بدی کرد و روانش باد افراه گران برد.

۲۴

دیدم روان زنی را که به یستان در دوزخ آویخته بود و جانوران موذی به همه تن او روی آورده بودند پرسیدم که این تن چه کرد که روانش آنگونه باد افراه برد سروش اهر و آذر ایزد گفتند که این روان آن بد کیش مرد^۴ است که در گیتی شوی خویش هشت و تن بمردی بیگانه داد و رو سپیدی^۵ کرد.

۲۵

دیدم روان چند مرد و چند زن که حیوانات موذی پای و گردن و میان آنها را همی گزند و یکی از دیگری همی گزارند^۶ پرسیدم که این تن چه گناه کرد که روانش آنگونه باد افراه برد سروش اهر و آذر ایزد گفتند که این روان

۱ - مباشرت (برهان).

۲ - یعنی در اخبار دینی آمده است که هر یکبار گناهی بمیزان ۱۵ تنافور و نیم است هر تنافور ۱۲۰۰ درهم بوده، پاک بمعنی نیم و نیمه است.

۳ - فرشته آب خورداد و فرشته نبات امر داد نام دارد واج زمزمه و دعای هنگام غذا خوردن است - سخن گفتن در وقت طعام خوردن ممنوع بوده است. جزای خوردن نبات کندن ریش و پاداش آشامیدن آب خوردن خون است.

۴ - در اینجا لفظ مرد غلط است و صحیح زن است.

۵ - فاحشگی

۶ - از یکدیگر جدا میکنند.

آن بد کیشان است که در گیتی يك موك^۱ رفتن و شاد رفتن (۵) و از پای میز شنیک^۲ و دیوان برستی کردند

۲۶

دیدم روان زنی که زبان خود را بگردن همی کشید و از اندروای (سرنگون) آویخته بود پرسیدم که این روان از که سروش اهر و آذرایزد گفتند که این روان آن زن بد کیشی است که در گیتی شوی و سردار خود را باسخ کرد^۳.

۲۷

دیدم روان مردی را که به کمیز (قفیز پیمانه) و دولک (دلوک کوچک) خاک و خاکستر همی پیمایند و بخوردن همی دهند پرسیدم که این تن چه گناه کرد که روان آنگونه با دافراه برد سروش اهر و آذرایزد گفتند که این روان آن بد کیش مرد است که در گیتی قفیز و دولک و سننگ راست نداشت آب بشراب آمیخت و خاک در آرد کرد و بهای گران بمردمان فروخت و از نیکان چیز دزدید و ربود.

۲۸

دیدم روان مردی را که سرنگون داشتند و بنجاه دیو با مار چپیاک (افعی) پیش و پس تا زیانه همی زدند پرسیدم این تن چه گناه کرد که روانش آنگونه با دافراه برد سروش اهر و آذرایزد گفتند که این روان آن بد کیش مردی است که در گیتی بد پادشاهی کرد و بمردم انامرز (بی عفو) و قتال بود و مجازات و با دافراه بهمان آئین کرد.

۲۹

دیدم روان مردی که زبان از دهان بیرون آخته و جانوران موزی همی گزیدند

۱ - موك بمعنی گفتن است (موزه) يك یای در کفش و يك یای برهنه راه رفتن و بدون کستی (کمر بند) در کمر و سادره (سدره) در گردن حرکت نمودن گناه بوده است - لفظ يك موك در یونانی مونساندالوس است بمعنی يك گفتن .

۲ - ایستاده بول کردن .

۳ - حاضر جوابی و مکابره کردن .

برسیدم که این تن چه گناه کرد که روان آنگونه بادافراه بردش اهر و آذرایزد گفتند که این روان آن بد کیش مردی است که بگیتی غیبت کرد و مردمان را یکی بادگیری (مخائف ساخت) عاقبت بدوزخ شتافت.

۳۰

دیدم روان مردی که اندام او را یکی از دیگری همی شکنند و گزارند (جدا کنند) برسیدم که این تن چه گناه کرد که آنگونه بادافراه بردش اهر و آذرایزد گفتند که این روان آن بد کیش مرد است که در گیتی کشتن گاو و گوسفند و دیگر چهارپایان بسیار برخلاف احکام دین کرد.

۳۱

دیدم روان مردی را که بر سر و پایش شکنجه نهاده اند و هزار دیواز بالا گرفته و بگران (دشواری) و سختی همی زند برسیدم که این تن چه گناه کرد سروش اهر و آذرایزد گفتند که این روان آن مرد بد کیش است که در گیتی خواسته بسیار کرد که دو خود خورد و بنیکان نداد و آنان را بهره نرسانید و بانبار داشت.

۳۲

دیدم روان مردی بی خیر و باطل زندگانی^۱ که داوان می نامیدندش که همه تن او را جانوران موزی همی جویدند و پای راست او نه همی گزیدند برسیدم که این تن چه گناه کرد سروش اهر و آذرایزد گفتند که این روان آن بی خیر است که در گیتی بود هرگز هیچ کار نیکی نکرد باین پای راست دسته گیاه به پیش گاو و رزافکنده است.

۳۳

دیدم روان مردی که زبانش همه کرم گزیده برسیدم که این تن چه گناه کرد سروش اهر و آذرایزد گفتند که این روان آن بد کیش مرد است که زور و کذب بسیار گفت و بسیار زیان و گزند از او بمخاوق رسید.

۳۴

دیدم روان زنی که جانوران موذی همه تنش گزیدند پرسیدم که این تن چه گناه کرد سر و اهر و آذر ایزد گفتند که این روان آن زن بد کیش است که در گیتی گیس و موی برانش گزارد (شانه کرد) و موی و سپوی (شپش) و رشک بر آتش افکند و آتش زیر تن نهاد و خود را با آتش داشت^۱.

۳۵

دیدم زنی که نسای خود^۲ بدنان همی ریخت و همی خورد پرسیدم که این روان که سر و اهر و آذر ایزد گفتند که این روان آن بد کیش زن است که در گیتی جادویی کرد^۳.

۳۶

دیدم روان مردی که اندر دوزخ بشکل ماری مانند ستون بایستاده است که سرش بسر مردمان و دیگر تن بهار همانند بود پرسیدم که این تن چه گناه کرد سر و اهر و آذر ایزد گفتند که این روان آن بد کیش مرد است که در گیتی نفاق و درون پوشی کرد بشکل مار کروی^۴ (۴) بدوزخ شتافت.

۳۷

دیدم روان مردی چند که ننگون سر در دوزخ آویخته بودند که همه تن آنها مار و کژدم و دیگر جانوران موذی همی چونند پرسیدم که این تن کدام مردمانند سر و اهر و آذر ایزد گفتند که این روان آن مردمان است که در کیتی آب و آتش نپرهیختند و ریمنی در آب و آتش بردند به ننگرشن^۵ آتش را کشتند.

۱ - بی طهارت خود را با آتش نزدیک کرد.

۲ - نسا جسد میت و مواد بی جان است، گوشت و سایر استخوان مرده را گویند از آدمی

و سایر حیوانات (برهان).

۳ - اوستا جادوئی را مذموم شمرده است.

۴ - به نگاه مراد چشم بدزدن و آتش را به چشم آسیب رساندن است.

۳۸

دیدم روان مردی که بسوبا (گوشت) و نسای مردمان باخون و ریم و ریمنی و تعفن بخوردن او را دهند پرسیدم که این تن چه گناه کرد سرش اهر و آذرایزد گفتند که این روان آن بد کیش مرد است که در گیتی هیبر^۱ و نسای در آب و آتش و بتن خویش و آن مردمان هم بر دو هموار ایوک بار (یکبار) بود^۲ و هنگام پیشه غسل نمیکرد.

۳۹

دیدم روان مردیکه پوست و گوشت مردمان همی خورد پرسیدم که این تن چه گناه کرد و روان که است سرش اهر و آذرایزد گفتند که این روان آن بد کیش مرد است که در گیتی مزد از مزدوران و بهر و روان (سهم شرکاء) باز گرفت و اکنون روان باید با دافراه گران برد.

۴۰

دیدم روان مردیکه کوهی به پشت همی کشید و در برف و سرما آن کوه بر پشت داشت پرسیدم که این تن چه گناه کرد سرش اهر و آذرایزد گفتند که این روان آن بد کیش مرد است که در گیتی زور ناراست و سخن بی سود بر مردمان بسیار گفت روان او اکنون آنگونه با دافراه همی برد.

۴۱

دیدم روان مردی که گوه (گه) و نسای و ریمنی بخوردن او میدهند و بسنگ و تبر همی تن کوبند پرسیدم که این تن چه گناه کرد که روان آنگونه گران با دافراه

۱ - هیبر کثافات و نجاسات و موادی که از حیوان جدا شود مانند ناخن و پوست و غیره .
 ۲ - ایوک بار (یکبار) بمعنی نایاک است وجه تسمیه آنکه یکبار شخصی را گویند که يك تنه جسد میتی را حمل کند پس قوای نایاک کی که در جسد میت است بتن او اندر شود و وی را نایاک گرداند در دین زردشتی حمل جسد مردگان بوسیله يك تن مکرره بود و بایستی لااقل دو تن آن بار را بردارند که قوای نایاک توزیع و کم ضرر شود. مولوی در این بیت یکباری را بمعنی نایاک و ملعت آورده است :

برد سروش اهر و آذر ایزد گفتند که این روان آن بد کیش مردم است که بسگر مابه
بسیار رفته اند و هیهر و نسای آب و آتش و خاک برده اند مقدس درون شده ادونا باک
(گناهکار) بیرون آمده اند.

۴۲

دیدم روان مردی چند که گریند و فریاد همی کنند برسیدم که این کدام
مردمانند سروش اهر و آذر ایزد گفتند که این روان آن بد کیشان است که پدر در مادر
کرد و چون بزادند پدر بر نپذیرفت و اکنون شکایت از پدر کنند.

۴۳

دیدم روان مردیکه بر نائی چند در پای او افتاد همی بانگ کنند و دیوان مانند
سگ اندر همی نوردند و همه تن گسلند برسیدم که این تن چه گناه کرد که روان
آنگونه گران باد افراه برد سروش اهر و آذر ایزد گفتند که این روان آن بد کیش مرد
است که در گیتی بچه خود را نپذیرفت.

۴۴

دیدم روان زنی که به پستان خود کوه همی کند و بر سر خود سنگ آسیائی
مانند لیت (کلاه) همی داشت برسیدم که این تن چه گناه کرد که روان آنگونه
گران باد افراه برد سروش اهر و آذر ایزد گفتند که این روان آن بد کیش زن است که
در گیتی کودک خود را جسد مرده و تپاه کرده بپنداخت.

۴۵

دیدم روان مردیکه گرم همه اندام او همی جود برسیدم که این تن چه گناه
کرد سروش اهر و آذر ایزد گفتند که این روان آن بد کیش مرد است که در گیتی
زورگو کاسی (گواهی دروغ) داد و خواسته نیکان برد و به بدان داد.

۴۶

دیدم روان مردی که مسترگ (کله) مردمان بدست دارد و مغز همی خورد

پرسیدم که این تن چه گناه کرد سرش اهر و آذر ایزد گفتند که این روان آن بد کیش مرد است که در گیتی خواسته نه از سر آفته مندی (فرارونی) بلکه از مال دیگران دزدید و خودش بدشمنان هشت خویشان تنها بدوزخ باید بود^۱.

۴۷

دیدم بسیار مردم که سر و ریش نیک سترده و گونه زرد تمام تن گندیده جانوران موزی بر همه تن می آمدند پرسیدم که این که و کدامند سرش اهر و آذر ایزد گفتند که این روان آن مردمان است که بگیتی اهرموک (منافق) و فریفتار بودند و مردمان گمراه کردند و ازداد (شریعت) نیکان به داد بدی آوردند بس کیش و روشن (اعتقاد) وارونه اندر گیهان روا کردند.

۴۸

دیدم روان مردیکه دیوان سگ مانند همی گسلیدند آن مرد گوشت به سگان می داد نمی خوردند و از سینه و پای و شکم به وران آن مرد همی خوردند. پرسیدم که این مرد چه گناه کرد که روان آن نگونه گران بادا فرام برد سرش اهر و آذر ایزد گفتند که این روان آن بد کیش مردم است که بگیتی از سگ شبانان و مان بانان (حافظین خانه) خورش بازداشت یازد و گشت.

۴۹

دیدم روان مردی چند که گه و هیهر و نسای و ریمنی مردمان همی خوردند و دیوان سگ کننده و از بس همی انداختند و آنان کوهی به پشت همی کشیدند و کشیدند و توانستند پرسیدم که این تن چه گناه کرد که روانش آن نگونه گران بادا فرام برد سرش اهر و آذر ایزد گفتند که این روان آن بد کیشان است که بگیتی زمین تراژیندند^۲ و بسیار تراژیندند و بسیار مردم را بی بن و بی بر (بی سرمایه و بی بهره) کردند و به نیاز و دریوشی (دریوشی) آمدند و خراج گران همی بایست دادن.

۱ - در کتب مذهبی زردشتیان آمده است که غاصب حقوق دیگران و آنانکه از عرق چین مردمان روزی خوردند، در دوزخ مغز مردم باید بخورند.
۲ - ظاهراً مراد مہیزی و مہندسی اراضی است.

ارداویر افنامه

تسماتای ریشیای

— ۴ —

۵۰

دیدم روان مردی که کوهی بانگشت و ناخون همی کند دیوان از پس بمار
چیدک (۴) نازیانه همی زدند و شیب (۴) همی کردند برسیدم که این تن چه گناه کرد
سروش اهر و آذرایزد گفتند که این روان آن بد کیش مرد است که بگیتی حدود
مشترک املاک دیگران را سپوخته (عقب برده) و برای خود گرفته است.

۵۱

دیدم روان مردی که باشاه آهنین گوشت از تن همی کشیدند و بخورش همی
دادند برسیدم که این تن چه گناه کرد که روان آن گونه با دافراه برد. سروش اهر و آذر
ایزد گفتند که این روان آن بد کیش مرد است که بگیتی بیمان دروغ (ز نهار دروغ)
بامردمان کرد.

مژ تحقیقات کا متور علوم اردی

دیدم روان مردی که فیخد چیدک (همهیز) و تیر و سنگ و قدام (تبرزین) همی
سپردند برسیدم که این تن چه گناه کرد سروش اهر و آذرایزد گفتند که این روان
آن بد کیش مرد است که بگیتی متر و دروچ (بیمان شکنی) بسیار کرد و با مقدسان و
بد کیشان بیمان شکنی کرد چه هر دو مهر است چه بر مقدسان و چه بر بد کیشان ۲.

۵۳

بس سروش اهر و آذرایزد دست من فراز گرفتند و به بر چگانی دایتی ۳ زیر
بل چینود (آوردند؟) و اندر زمین دوزخ را نمودند.

۱ - بتن فرو همی کردند .

۲ - مهر یا میترا فرشته مراقب بیمان ها و سو کنند هاست . این عبارت «چه هر دو مهر است چه بر مقدسان و چه بر بد کیشان» نقل از مهر یشت اوستاست یعنی مهر برای مقدسان و برای بد کیشان یکسان است .

۳ - چگانی دایتیک همان کوهی است که نخست ارداویراف بقاۃ آن بر آمد و از بل صراط گذشت اینک باردوم بداننده آن کوه میرسد که دهانه دوزخ آن جاست . بنا بر این نقصی که تصور کرده اند در نسخه نیست .

اهرمین و دیوان و دروغان و دیگر بسیار روان بد کیشان آن جا گریه و فریاد چنان برمی آوردند که من بآن داشتم (گمان کردم) که هفت کشور زمین لرزاند من که آن بانگ و گریه شنیدم ترسیدم بسروش اهر و آذر ایزد گفتم و خواهش کردم که بآنجا مبرید و باز برید

بس سروش اهر و آذر ایزد بمن گفتند که مترس چه ترا هرگز از آنجا بیم نبود سروش اهر و آذر ایزد از پیش رفتند و من ارداویراف بی بیم از بس بآن تو میثوم^۱ دوزخ اندرون تفرق از رفتم.

۵۴

دیدم آن سیچومند (فانی کننده) بیمگین سهمگین بسیار درد بر بدی و متعفن ترین دوزخ را بس اندیشیدم چنین بنظرم آمد چاهی که هزار واز (هزار باز- هزار ذراع) بین آن نمیرسید هر گاه همه همیزم که اندر گیهان است همی اندر دوزخ بسیار متعفن تاریک روی آتش نهند هر گز بوی ندهد دوم از گوش تاجشم بقدریکه یال اسبان موی دارد آنقدر بسیار مرگ روان بد کیشان اندر ایستادند^۲ و یکی دومی را نمی بینند و فریاد نمی شنوند هر یکی گمان دارد که تنهایم برای آنهاست تو مبک^۳ و تاریکی بیمگنی ورنج و عذاب گونه گون دوزخ که چون یک روز بدوزخ باشد بانگ کند که آخرنه بنید (تمام نشد) این نه هزار سال که ما را از این دوزخ نهلند^۴.

۵۵

دیدم روان بد کیشان کیشان باد افراه گونه گونه چون سقوط برف (برف سوخار؟) و سرمای سخت و گرمای آتش تیز سوزان و بد بوئی و سنگ^۵ و خاکسترو

۱ - تومی توم افعال التفضیل است از لفظ تومی که بمعنی مه آلود است در برهان قاطع تمن بمعنی میغ است و در زبان کردی تم بفتح تا عمه و بخار روی زمین را گویند.

۲ - مراد این است که در مکانی بقدر فاصله میان گوش اسب تاجشم اسب چندان جان مردگان متراکم شده بود که باندازه موها بی بود که در همان مقدار فاصله دریال اسب توان دید.

۳ - رجوع شود بفصل قبل یادداشت ای صفحه.

۴ - رجوع شود بتوضیحات فصل ۱۸.

۵ - رجم.

تگرک و باران و بسیار بدی، آن بیمین تاریک جای فرود مرد (۱) ورنج و عذاب همی برند.
 برسیدم که این زن چه گناه کرد که روان آنگونه گران بادافراه برد
 سروش اهر و آذریزد گفتند که این روان آن بد کیش مرد است که بگیتی گناه مرگی
 ارزان (معاصی کبیره) بسیار کرد آتش و رهرا (بهرام) افسرد و پلرود ناواتاک (قابل
 کشتی رانی) رافرود آورد (خراب کرد) و ناراست گفت و گواهی دروغ بسیار داد
 و بسبب کام پادشاهی (غلبه شهوات) و آزوری و خست و لوری^۱ و خشم و ارشکنی (حسد)
 مردم مقدس بیگناه را کشته اند و بسیار بفریفتاری رفته اند اکنون روان آنگونه عذاب
 و بادافراه باید بردن.

۵۶

پس من دیدم روان آنانکه ماران گزند و چون برسیدم که این روانان از که
 هستند سروش اهر و آذریزد گفتند که این روان آن بد کیشان است که در گیتی به بزدان
 و دین نکیرای بوده اند^۲.

مركز تحقیقات و پژوهش علوم اسلامی

۵۷

دیدم روان زنانی را که سر می گسلیدند [سرا از تن جدا بود زبان بانگ
 همی داشت. برسیدم که این روانان آن که اند سروش اهر و آذر ایزد گفتند که این
 روان آن زنان است که بگیتی شیون و مویه بسیار کردند و بر سر و روی زدند.

۵۸

پس من دیدم روان مردیکه کشان بدوزخ برند و همی زنند برسیدم که این تن
 چه گناه کرد سروش اهر و آذریزد گفتند که این روان آن بد کیش مرد است که بگیتی
 سروروی و دست شبک (۲) خویش و دیگر ریمنی اندام بآب استاده بزرگ^۳ و چشمه
 و آب جاری کوی شست، خورداد امشاسپند آزد.

۱ - لوری بی شرمی و بی حیائی است برهان.

۲ - نکیرای غیر امین است این دهه بین گناه است در مینوی خرد.

۳ - هر قدر آب استاده بزرگتر نجس کردن آن گناهی عظیمتر است.

۵۹

دیدم روان زینکه همیشه گریست پوست و گوشت از بستان خویش همی کند
و همی خورد پرسیدم که این تن چه گناه کرد که روان آنگونه با دافراه برد سرش
اھرو و آذرایزد گفتند که این روان آن بد کیش زن است که کودک خویش را بسبب نیاز
گر سنگی گریبان هشت.

۶۰

دیدم روان مردی که تن اندر دیگ روئین کرده اند^۱ او را همی بزند پای
راست او بیرون از آن دیگ ایستاده بود . پرسیدم که این تن چه گناه (کرد) سرش
اھرو و آذرایزد گفتند که این روان آن بد کیش مرد است که بیگیتی (. .) و لور کاهمی
(شہوت پرستی) و از روی هوای نفس نزد زن شوی مند بسیار رفته همه تن او گناھکار
بود مگر آن پای راست که وک^۲ و مور و مار و کژدم و دیگر جانوران موذی زد
و کشت و بچو کرد.

مركز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی
۶۱

دیدم روان بد کیشانی که باو باریدند و درین باز باو باریدند (باعیدند) و ریختند
پرسیدم که او شان که روانانند سرش اھرو و آذرایزد گفتند که این روان آن بد کیشان
است که بیگیتی بمینوی . . : دین (بملکوت دین) و به دادار اھور مزدا ناسپاس بوده اند
و به نیکي (سعادت) در بهشت و بدی (شقاوت) در دوزخ و بودند رستاخیز^۳ و تن پسین (حشر)
گومان (مشکوک) بوده اند .

۱ - این کلمه را روئین خوانده اند ولی ممکن است لوید باشد بمعنی دیک و یا تیل بزرگ
سر گشاده مسین چنانکه در برهان قاطع آمده است و در این شعر مرحوم ادیب پیشاوری نیز آمده است
سر از تف چو روئین لویدی بچوش

۲ - وک وزغ است معرب آن وق باشد (برهان)

۳ - رست بمعنی مرده و اخیر برخاستن است رستاخیز بکسر راء بمعنی قیام اموات است نه
رستن بفتح راء و خاستن چنانکه معنی کرده اند .

۶۲

دیدم زنی که بشانه^۱ آهنین سینه و پستان خود همی گسست و درید برسیدم که این تن چه گناه کرد که روان آنگونه گران بادافراه برد سروش اهر و آذرایزد گفتند که این روان آن بد کیش زن است که بگیتی شوی و سردار دور گذاشت و بد بود و خوبستن آراست و با مرد بیگانه آمیزش کرد .

۶۳

دیدم روان زنی که بزبان بریجن گرم^۲ همی لیسد و دست خود زیر آن بریجن همی سوزد برسیدم که این تن چه گناه کرد که روان آنگونه بادافراه برد سروش اهر و آذرایزد گفتند که این روان آن بد کیش است که بگیتی اندر شوی و سردار خویش داد پس خوی^۳ کرد و سگ زبان بود و نافرمان برداری کرد و کام او بد کرد و خواسته شوی دزدید و بنهانی اندوخته خویش کرد .

۶۴

دیدم روان زنی که گریان و نالان همی آمد و رفت و بر سر سوخال (تگرگ؟) همی آمد و زیر پای روی گرم گذاخته همی رفت و سر روی خویش بکارد همی برید برسیدم که این تن چه گناه کرد که روان آنگونه گران بادافراه برد سروش اهر و آذرایزد گفتند که این روان آن بد کیش زن است که از مرد بیگانه نهانی آبتن بود و کودک تباه کرد از درد و بادافراه آنجا بندارد که فریاد آن کودک شنود و میدود و دویدن آنگونه گران باو نماید که گوئی بر روی گرم رود و چون بانگ آن کودک شنود سر روی خویش بکارد همی بر دو کودک بخوهد و او را نبیند و او را تافردا کرد (قیامت) این بادافراه باید بردن .

۶۵

دیدم روانی چند که سینه آنان را بلجن متعفن افکنده اند داس تیز در پای و

۱ - مراد سیخ چند شاخه است .

۲ - بریجن تنور کماج یزی و یریزی تا به کلی باشد که بر بالای آن نان یزند (برهان)

۳ - یا سیخ گوئی و حاضر جوابی .

دیگراندام همی‌رود و پدر و مادر را همی خوانند پرسیدم که این تن چه گناه کرد که روانهاشان گران بادا فرای برندسروش اهر و آذرا یزد گفتند که این روان آن بد کیشان است که بگیتی از پدر و مادر بخشایش نطلبیدند.

۶۶

دیدم روان مرد وزنی که زبان آخته بودند و ماران دهانشان را همی جویدند پرسیدم که این تنان آن که وجه گناه کردند سروش اهر و آذر ایزد گفتند که این روان اوشان که بگیتی غیبت کردند و همه مردم باختلاف افکنند (۹)

۶۷

دیدم روان مردی که بیکپا بتاریکی دوزخ آویخته است و در دست داسی آهنین داشت سینه و کش خود همی گسست و میخی آهنین بچشم اندر زده پرسیدم که این تن آن که و چه گناه کرد سروش اهر و آذرا یزد گفتند که این روان آن بد کیش مرد است که شهر (مملکت) او را بمیانجیکی (حکمت) داشته است و آنچه سزید کردن و فرمودن نه کرد و نه فرمود و سنگ و قفیز و بیمانه کس^۱ داشت و از درویشان و کاروانیان گریه و (نظم) نه نیوشید.

۶۸

دیدم روان مردی وزنی که آن مرد را به بهشت و آن زن را بدوزخ همی کشند وزن دست در کوستی (کمر بند) آن مرد افکنده و باو گوید که چگونگی است تا در زندگانی [بودیم] هر نیکی بآئین بود (با هم بودیم) اکنون توبه بهشت و من بدوزخ همی برند و آن مرد گفت چه من نیکان و مستحقان و درویشان چیز پذیرفت دادم و اندیشه نیک و گفتار نیک و کردار نیک و رزیدم و بیاد ایزدان بودم و دیوان خوار شمردم و در به دین مزدیسان استوار بودم تو نیکان و درویشان و ایزد نیکان (مستحقان) خوارتر کردی

۱ - کس بمعنی کم و ناقص و خرد است کلمه که از آن آمده است چنانکه مس شکل سابق کلمه مه است بمعنی بزرگ و بزرگتر.

وایزدان را نگرینیدی^۱ و بت برستیدی و اندیشه بدو گفتار بد و کردار بد و زبیدی و بدین اهریمن و دیوان استوار بودی^۲.

پس آن زن بآن مرد گفت که بزنگانی همه تن تو بر من سردار و پادشاه (مسلط) بود و تن و جان و روان من آن تو بود و خورش و جان و لباس مرا از تو بود پس تو مرا سیاست و عذاب چهره بآن نکردی نیکی و قدس زی من آمد مرا نیاموختی تا من هم پس از آن نیکی و تقدس کردمی و اکنون سیاست و بدی نیابست بردن.

پس آن مرد به بهشت و آن زن بدوزخ رفتند و آن زن (را) از آن پشیمانی اندر دوزخ بجز تاریکی و عالم تعفن بتیاره نبود (عذابی نرسید).

و آن مرد اندر بهشت از نگر دانیدن و نه آمرزاندن آن زن که اندر دارشن

(ملکیت) باو آمد میان نیکان بشرم نشست.

۶۹

دیدم روان زنان که میخ چو بین اندر هر دو چشم زده اند پائی سر ننگون آویزان . بسیار وک (وزغ) و کژدم و مار و مگس و کرم و دیگر جانوران موذی به دهان و بینی و گوش و اندام شرم اندر رفت و آمد پرسیدم که این تن چه گناه کرد که روان آنگونه با دافراه برد سرش اهر و آذرایزد گفتند که این روان آن زنان بد کیش است که بگیتی شوی داشتند با مرد بیگانه حفتند و سنیطونت (؟)^۳ داده اند گلا و بستر شوی تباه کرده و شوی آزرده اند

۷۰

دیدم روان زنان که ننگونسر افکنده اند و زوزک (خارپشت) مانند آهن باخار بر آن رسته بتن اندر برده و باز آهیخته اند . . . دیوان و دروغان تعفن و ریمنی بدهان

۱ - خوار شمردی .

۲ - در این نسخه کلمه اهرمن اهرم و کلمه خوانده میشود در اینصورت میتوان آنرا بمعنی منافق شمرد و صفة تمقدم برای لفظ دیوان قرارداد .

۳ - این کلمه غیر ایرانی است معنی صحیح آن پیدانشد ممکن است لفظ سلیطه نیز از این کلمه بیاید که بمعنی زن دراز زبان است . (صراح اللغه)

و بینی اندر همی رفت انگشت زبانه^۱ برسیدم که این تن چه گناه کرد و روانان که اند که آنگونه گران بادافراه برند ، سروش اهر و آذرایزد گفتند که این روان آن بد کیش زنان (است) که بسگیتی پیمان شکنی اندر شوی کردند و شوی را بازداشتند و هرگز خشنود نبود و سلیطوت ندادند.^۲

۷۱

دیدم روان مردی که ماران بژوکه^۳ (؟) گرد و جو د بهرد و چشم (او) مار و کژدم همی رید و سیخی آهنین بر زبان رسته بود. برسیدم که این تن چه گناه کرد که روان آنگونه گران بادافراه برد سروش اهر و آذرایزد گفتند که این روان آن بد کیش مرد است که ک... ن مرز^۴ بسیار کرد و بسبب هوس و لور کامکی (شهو ت رانی) زن کسان را سلیطوت و بچرب زبانی خویش زنان کسان فریفت و... (از شوی جدا کرد؟).

۷۲

دیدم روان زنانی که دشتان (خون حیض) خود همی خورد برسیدم که این تن چه گناه کرد که روان آنگونه گران بادافراه برد سروش اهر و آذرایزد گفتند که این روان آن بد کیشان است که در ایام حیض پیر هیختند و آب و آتش و زمین اسفند دارند و خورداد و امرداد^۴ آزرده اند بر آسمان و خورشید و ماه نگریه ند و ستورو گوسفند در حیض آزرده اند و مرد بانه را ریمن کردند

۷۳

دیدم روان زنانی که ده انگشت خون و ریم از آنهامی آمد و میریدند و میخوردند و بهرد و چشم کرم همی آمد برسیدم که این روان که وجه گناه کرده اند که روانشان آنگونه بادافراه برد سروش اهر و آذرایزد گفتند که این روان آن بد کیش زنان است کشان روی و موی (عاریه) به پیرایش داد و چشم ایزدان و مردمان را مجذوب (بسته مقید) کرد .

۱ - باندازه يك انگشت .

۲ - شوی را بازداشتند یعنی از نزدیکی منع کردند .

۳ - باغت مرز در برهان قاطع رجوع شود .

۴ - مقصود فرشتگان آب و آتش و زمین است .

ارداویر افنامه

بقلم آقای رشیدی

خاتمه

۷۴

دیدم روان آنان که به نگو نسا به یک پای آویخته بودند که کارد بدل فرو برده بودند پرسیدم که این روانان که اند سر و ساهرو و آذرایزد گفتند که این روان آن بد کیشان است که بگیتی ستور گاو و گوسفند (بنام شروع^۱) کشتند ...

۷۵

دیدم روانانی که زیر پای گاو افکنده بودند و بشاخ میزدند و اشکم دریده و استخوان بشکسته نالان بودند پرسیدم که این مردمان که اند سر و ساهرو و آذرایزد گفتند که این روان آن بد کیشان است که بگیتی ستور و گاو و رزا رادهان بستند و آنرا بگرمی آب ندادند و گرسنه و تشنه بکار داشتند .

۷۶

دیدم روان زنانی که بدست خود و دندان خود بستان خود همی دریدند و سگان اشکم (آنان را) همی دریدند و همی خوردند به روی گرم ایستاده بودند پرسیدم که این تن چه گناه کرد سر و ساهرو و آذرایزد گفتند که این روان آن زنان بد کیش است که بگیتی در ایام حیض خورش ساختند در پیش مرد بک بردند و خوردن فرمودند جادوئی همی پرسیدند و زمین سپیدار مذومر مقدس را آزدند.

۷۷

پس دیدم روان آنان که پشت و دست و پای ریش (مجر و ح) و نشیمن (آنان) اندر روی گداخته بود و سنگ گران به پشتشان همی بارید پرسیدم که این تنان چه گناه کرده اند. سر و ساهرو و آذرایزد گفتند که این روان آن بد کیشان است که بگیتی ستور داشتند و کار سخت فرمودند و برخلاف انصاف^۱ بار گران کردند و خورش سیر (ندادند) به نزاری وریشی شدند و کار باز داشتند و درمان نبردند کنون آن گونه گران باد افرا باید بردن.

۷۸

پس من دیدم روان زنی که به پستان کوه آهنین همی کند کودکی از آنسوی کوه (بیرون آمده) بانگ همی کرد کودک بمادر و مادر بکودک نمی رسید پرسیدم که این تن چه گناه کرد که روان آنگونه گران باد افواه بردسروش اهر و و آذرایزد گفتند که این روان آن بد کیش زن است که بگیتی نه شوی خود بلکه از کس بیگانه آستن شد و گفت آستن نیم و کودک تباہ کرد.

۷۹

پس من دیدم روان مردی که هر دو چشمش کنده و زبان بریده و پائی اندر دوزخ آویخته بود بشانه دو شاخه تن او همی کند ند میخی آهنین درسرش فرو برده پرسیدم که این تن چه گناه کرد سروش اهر و و آذرایزد گفتند که این روان آن بد کیش مرد است که بگیتی دوری دروغ زنان (۲) بود پارک^۱ ستاند و دادستان (حکم) دروغ کرد.

۸۰

پس من دیدم روانی چند که ننگون سار بدوزخ آویخته بودند و خون و ریم مغز مردمان بدهان اندر کرده و به بینی ... آمد و بانگ همی کردند پیمانہ راست داریم. پرسیدم که این تنان که وجه گناه کرده اند سروش اهر و و آذرایزد گفتند که این روان آن بد کیشان است که بگیتی سنگ و قفیز و پیمانہ دیگر کس (که) ۲ داشتند و بمردم مال فروختند.

۸۱

پس من دیدم روان زنی که زبان بریده و چشم کنده مار و کژدم و دیگر جانوران مودی مغز سرش همی خوردند و زود زود تن خود بدندان گرفته گوشت هم میجوید پرسیدم که این تن چه گناه کرد سروش اهر و و آذرایزد گفتند که این روان آن بد کیش زن است که بگیتی روسپیک (فاجره) بود بسیار جادویی کرد بسیار بگناهکاری رفت.

۱ - پارک یاره است بمعنی رشوت .

۲ - کس و که بمعنی کم و ناقص است در بعضی نسخ کاستک نوشته شده که کاسته باشد .

۸۲

پس من دیدم روان زنی . . . که زبان [بریده] پرسیدم که این تن چه گناه کرد . سروش اهر و آذر ایزد گفتند که این روان آن بد کیش زن است که بگیتی زبان تیز بود شوی و سردار خویش بسیار آزد بزبان .

۸۳

پس من دیدم روان زنی که نسای خود همی خورد پرسیدم که این تن چه گناه کرد سروش اهر و آذر ایزد گفتند که این روان آن بد کیش زن است که بگیتی نهان از شوی گوشت بسیار خورد و بکس بیگانه داد .

۸۴

پس من دیدم روان زنی که پستان همی برند و اشکم دریده بود و رودگان بسگان دهند پرسیدم که این تن چه گناه کرد سروش اهر و آذر ایزد گفتند که این روان آن بد کیش زن است که بگیتی زهر و آب روغنی افیون آمیخته داشت و بمرمان داد .

۸۵

پس من دیدم روان زنی که پوست آهنین بتن بر کردند (بوشاندند) و دهان او را باز آورده و باز بتور گرم نهادند پرسیدم که این زن چه گناه کرد سروش اهر و آذر ایزد گفتند که این روان آن بد کیش زن است که در زندگانی زن مردی خوب سیرت و فرزانه بود پیمان شوی شکست با مردی بزه کار و بدسیرت (دژخیم) خفت .

۸۶

پس من دیدم روان زنی که ماری هولناک در تن بالا میرفت و از دهان بیرون می آمد . پرسیدم که این تن چه گناه کرد که روان آن گوناگون گران بادا فراده برد سروش اهر و آذر ایزد گفتند که این روان آن بد کیش زن است که . . . تباہ کرد .^۱

۱ - این قسمت اخیر در نسخه کینهاک افتاده است ولی در نسخه بمبئی چاپ کیخسرو دستور

چاماسپ چي می نويسد خوي توکدسې و ناسپد يعني گناهي نسبت بخوي توکدسې مرتکب شده .

۸۷

اپس من دیدم روان زنی که تن و روی به استرک (تیغ) آهنین میدرید و به پستان خود کوهی روئین میکند . برسیدم که این زن چه گناه کرد .
سروش اهر و آذر ایزد گفتند که این روان آن بد کیش زن است که بگیتی بزه کرد و از حرص مال کودک خویش شیر نداد و اکنون بانگ همی کند که هان تا این کوه بکنم و آن کودک خویش شیر دهم از اکنون تا فردا کرد (قیامت) بآن کودک نرسد^۱

۸۸

پس من دیدم روان مردی که ننگ و نسا را ز داری آویخته بودند و استمنا (همی مرئید) میکرد و منی او اندر دهان و گوش و بینی می افتاد برسیدم که این تن چه گناه کرد که روان آن گونه گران باد افراه (برد) سروش اهر و آذر ایزد گفتند که این روان آن بد کیش مرد است که بگیتی او را درون موزشنی (زنا) کرد زن بیگانگان فریفت و گمراه کرد نیازان (عاشق کرد) .

۸۹

پس من دیدم روان آنانکه اندر دوزخ نزاری را (از لاغری) بهلو و بهلو پذیرفت (متصل شده بود) و از تشنگی و گرسنگی و سرما و گرما بانگ همیداشت و جانوران مودی پشت پای و دیگر اندام همی دریدند برسیدم که این تن چه گناه (کرد) سروش اهر و آذر ایزد گفتند که این روان آن بد کیش مردانی است که بگیتی خورش و گستر دنی و پوشش از خویشتمن برداخته بودند^۲ و بنیکان و ارزانیان ندادند و هیچ رادی نکردند و اندر تن خویش و مردمی که... اندر سرداری او آمده بودند^۳ گرسنه و بی جامه داشتند

۱ - این فصل در عذاب زنی است که برای نفع خود دایگی کرده و طفل خود را بی شیر گذاشته است .

۲ - خود را محروم کرده بود .

۳ - تحت رباست او بودند .

سرما و گرما و گرسنگی و تشنگی بردند اکنون خواسته او بخوان کسان شدا اکنون روان گران بادافراه برد از کردار خودش ،

۹۰

پس من دیدم روان آنانکه ماران گزیدند و زبانشان همی خوردند . برسیدم که اوشان چه گناه کرده اند که روان آنگونه گران بادافراه برد سروش اهر و آزد ایزد گفتند که این روان آن بد کیشان دروژنان (دروغ گویان) و ناراست گویان است که بگیتی زور (دروغ) بسیار و ناراست بسیار گفتند .

۹۱

دیدم روان مردی که فرزند خویش کشته و مغز همی خورد . برسیدم که این تن چه گناه کرد که روان آنگونه گران بادافراه برد سروش اهر و آزد ایزد گفتند که این روان آن داور (قاضی) و چیر گر (مأمور صدور احکام) است که بمیان و چیر خواستاران (متداعین) زور و دروغ بسیار کرد و بچشم باک و راستی بر پیشی مالان و پسی مالان (مدعی و مدعی علیه) تنگ برید و از حب مال و آزوری بر متداعیان خشم گین در آید .

۹۲

پس من دیدم روان آنان که میخی دارین (چوین) ابرچشم زده اند برسیدم که این تن چه گناه کرد که روان آنگونه گران بادافراه برد سروش اهر و آزد ایزد گفتند که این روان آن بدچشم اند که بگیتی نیکی از مردمان بازداشتند .

۹۳

دیدم روان اوشان که ننگو نسا در دوزخ آویخته بودند و از زیر دود و گرمی و از بالا باد سرد میافکندند برسیدم که این تن چه گناه کرد که روان آنگونه گران بادافراه برد سروش اهر و آزد ایزد گفتند که این روان اوشان (است) که بگیتی جای و خان کاروانیان و اسپنج (مهمانخانه) و جای (تور) بریچن نداد که دادند مز دازش ستندند .

۱ - پیش همالان و پس همالان

۲ - یعنی اگر هم جاومنز دل دادند پول از مهمانان گرفتند .

۹۴

پس من دیدم روان زنانی که بدست خودبستان خویش برتور گرم نهاده بودند برسیدم که این تنان چه گناه کردند که روانشان آنگونه گران بادافراه بردسروش اهر و آذرایزد گفتند که این روان آن زنان که کودک خویش شیر ندادند و زار و تباہ کردند و سود (۲) گیتی را شیر بکودک کسان دادند.

۹۵

دیدم روان زنی که کوهی به بستان همی کند و تشنه و گرسنه بود برسیدم که این تن چه گناه کرد سروش اهر و آذرایزد گفتند که این روان آن زن است که کودک خویش شیر نداد گرسنه و تشنه هشت و محض شهوت رانی و ارون (نامشروع) با مرد بیگانه رفت.

۹۶

دیدم روان مردی که زبان بریده و بموی همیکشند و نسای همی باشند و بقیز پیمایند برسیدم که این تن چه گناه کرد که روان آنگونه گران بادافراه بردسروش اهر و آذرایزد گفتند که این روان آن بد کیش مرد است که بگیتی تخم (بذر) ستد و گفت که افشانم و نیفشاند و خورد و زمین سپندارمذرا دروغ زن کرد.

۹۷

دیدم روان مردی و زنی که زبانشان بریده بودند برسیدم که این تنان چه گناه کردند که روان آنگونه گران بادافراه بردسروش اهر و آذرایزد گفتند که این روان آن مرد وزن است که بزندگان دروغ و ناراست بسیار گفتند و روان خویش دروغزن کردند.

۹۸

پس من دیدم روان مردی و زنی که ریختند و بخوردند. برسیدم که این تنان چه گناه کردند که روان آنگونه گران بادافراه بردسروش اهر و آذرایزد گفتند

۱ - یعنی چون بذر نیفشانده بود زمین حاصل نداد و چنان نمود که گناه زمین است.

که این روان اوشان بد کیشان مردوزنی است که بگیتی نسای بگناهکاری (خورده اند) گو تو بفرک آبی^۱ کشته اند و دیگر آفریدگان اهورمزدارا زده و کشته اند.

۹۹

و آخرین بسیار دیدم روان بد کیش مردان و زنان که اندر دوزخ سهمگین بیمگین ریش گین بریدی بسیار درد تاریک بر عقاب و بادافراه همی بردند.
بس من دیدم روانانی که بمیخ چوبین زبان دریده بودند و اندر دوزخ ننگونسا فرود همی شدند و دیوان باشانه آهنین تن اوشان همی کنندند پرسیدم که این تنان چه گناه کرده اند و روانان که اند که گران بادافراه برند. سروش اهر و آذر ایزد گفتند که این روان آن بد کیشان است که بگیتی اندر خدایان را (پادشاهان را) نافرمان بردار بودند و اندر گیتی باسپاه خدایان دشمن بوده اند اکنون آنجا آن گونه گران درد (عقاب) و بادافراه باید بردن.

۱۰۰

بس من دیدم گورک مینوی (اهریمن) بر مرگ فنا کننده مخلوقات جسمانی بد کیش که اندر دوزخ . . . معذبان را افسوس (استهزاء) و لیخواری (؟) (اهانت) همی کرد و می گفت که چرا نان اهورمزدا همی خورید کار من کنید و بادادار خویش نیندیشید و کام من ورزید. آن گونه مستهزانه بید کیشان (معذبان) همی در آئید (سخن می گفت).

۱۰۱

بس سروش اهر و آذر ایزد دست من فراز گرفتند و از آن جای سهمگین بیمگین تاریک بر آوردند و آن اسر (ازلی) روشن انجمن اهورمزدا و امشاسپندان بردند چون خواستم نماز برد اهورمزدا پیش و آسان . . . (باسخ آسان) بود گفت نیک بنده هستی تو اهر و اردای و یراف بیغامبر مز دیسنان برو بعالم طبیعی (اهواستومند) هر چه دیدی و دانستی بر راستی باهل گیتی بگویی چه من باتوام که اهورمزدایم هر آن را که درست و راست گوید من دانم و می شناسم بگویی بدانایان.

۱ - بورك یا بفرک بیدستر نام حیوانی است بحری و خصیة آن را آتش بچکان گویند و بترکی آن جانور را قنذر خوانند (برهان).

چون اهورمزدا این آئین گفت من شکفت بماندم چه روشنی دیدم و تن ندیدم بانگ شنیدم و دانستم^۱ که این هست اهورمزدا .

گفت اهورمزدا از مینوکان افزوتوم (مقدم بهشتیان) بگوی تو ارداویراف بمزدیسنان گیتی راه اهروی (تقوی) یکی است و راه بوریوت کیشی^۲ و آن راهای دیگر همه نه راه است آن یک راه اهروی بگیر بدونه بفراخی ونه بننگی ونه بهیچ راه از او مگردید و هومت و هوخت و هورشت بورزید و بر آن به دین بایستید که سپتیمان زردشت از من پذیرفت و گشتاسب اندر گیهان روا کرد داد نیک را بدارید (نگاهدارید) از خطا پرهیزید و این نیز آگاه بوید که غبار بود گاه غبار بود اسب غبار بود زروسیم و غبار بود تن مردمان آن کس بغبار نیایزد که اندر گیتی اهروی ستاید و کار ثواب کند.

ای درمت ارداویراف تو بآبادی برو چه هر پاکی و طهارت (پاتیایی) که شما کنید و دارید همه چون موافق شرع (دادیها) دارید . . . و بش گان (؟) چون بهمان گونه با یادیزدان کنید همه را من دانم .

چون آن سان شنیدم ژرف نماز بردم . بدادار اهورمزدا . پس سروش اهرو بیروز گرانه و نیک دلیرانه (مرا) برین تخت و بستر نهاد .

بیروز باد فره به دین مزدیسنان چنین باد چنین تو باد

[فرجامید به درود و شادی و رامش .]

۱ - در اصل ندانستم است . ۲ - ۵۹: دینی مؤمنی .

کل عمرت ای نحوی فناست . . .

رو بکشتی بان نمود آن خود پرست
گفت نیم عمر تو شد بر فنا
لیک آندم گشت خاموش از جواب
گفت کشتیان بدان نحوی بلند
گفت نی ای خوش جواب خو بروی
زانکه کشتی غرق در گردابهاست
مولوی

آن یکی نحوی بکشتی در نشست
گفت هیچ از نحو خواندی گفت لا
دل شکسته گشت کشتی بان ز تاب
باد کشتی را بگردابی فکند
هیچ دانی آشنا کردن بکو
گفت کل عمرت ای نحوی فناست